



مثنوی معنوی

www.ketab.ir

مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق.
[مثنوی]

مثنوی معنوی / مؤلف مولانا جلال الدین محمد؛ [با مقدمه
بدیع الزمان فروزانفر]۔۔ تهران: مهرداد، ۱۳۸۴.
۱۰۴ ص.

ISBN: 964-8799-14-8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
نمایه.

۱. شعر فارسی - قرن ۷ ق. الف. فروزانفر، بدیع الزمان،
۱۲۷۸-۱۳۴۹، مقدمه نویسی. ب. عنوان. ج. عنوان: مثنوی.

PIR ۵۲۹۸ م ۸۴۹ م ۱/۳۱ ف ۸

ب ۱۳۸۴ ب ۱۳۸۴

کتابخانه ملی ایران ۸۴-۸۵۷۳

نشر مهرداد

مؤلف	☐	مولانا جلال الدین محمد
توبت چاپ	☐	اول
انتشار	☐	۱۳۸۴
تیراژ	☐	۳۰۰۰
صحافی	☐	تلاش
قیمت	☐	۷۵۰۰ تومان
شابک	☐	ISBN: 964-8799-14-8 ۹۶۴-۸۷۹۹-۱۴-۸

کلیه حقوق محفوظ است

نشانی: تهران - میدان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین

کوچه مینا - پلاک ۱۱، تلفن ۶۹۶۴۰۹۷ - ۶۹۵۵۸۵۰

گزیده‌ای از شرح حال مولانا جلال‌الدین به قلم: استاد فقید بدیع‌الزمان فروزانفر

نام مولانا بنا به قول اغلب تذکره‌نویسان محمد و لقب او جلال‌الدین است و تمامی مورخان، او را بدین نام و لقب نام برده‌اند. احمد افلاکی از بهاء ولد نقل می‌کند که: «خداوندگار من از نسل بزرگ است» و اطلاق خداوندگار با عقیده الوهیت بشر که این دسته از صوفیه معتقدند و سلطنت و حکومت ظاهری و باطنی اقطاب نسبت به مریدان خود در اعتقاد همه صوفیان تناسب تمام دارد از همین نظر است، و به همین مناسبت بعضی اقطاب به آخر و اول اسم خود لفظ شاه اضافه کرده‌اند.

لقب مولوی نیز که از دیرزمان میان صوفیه و دیگران بدین استاد حقیقت‌بین اختصاص دارد، در زمان خود و حتی تا قرن نهم نیز شهرت نداشته و ممکن است این لقب از روی عنوان دیگر یعنی مولاناء روم گرفته شده باشد.

در منشآت قرن ششم، القاب را «به مناسبت ذکر جناب و امثال آن» پیش از آنها با یاء نسبت استعمال کرده‌اند، مثل: جناب اوحدی، فاضلی، اجلی. و می‌توان گفت که اطلاق مولوی هم از این قبیل بوده و به تدریج بدین صورت یعنی با حذف موصوف، به مولاناء روم اختصاص یافته باشد و مؤید این احتمال آنست که در نفحات‌الانس این لقب بدین صورت «خدمت مولوی» به کزات در طی ترجمه حال او به کار رفته است، لیکن در شرح حال وی نه در این کتاب و نه در منابع قدیم‌تر، مانند تاریخ گزیده و مناقب العارفین کلمه مولوی نیامده است.

شهرت مولوی «به مولاناء روم» مسلم است و به صراحت از گفته حمدالله مستوفی و قول اغلب تذکره‌نویسان مستفاد می‌گردد، و در مناقب العارفین هر کجا لفظ «مولانا» ذکر می‌شود مراد همان جلال‌الدین محمد است.

احمد افلاکی در عنوان او لفظ «سراالله الاعظم» آورده ولی در ضمن کتاب به هیچ وجه بدین نام اشاره نکرده و در ضمن کتب دیگر هم دیده نشده است.

مولد مولانا شهر بلخ است و ولادتش در ششم ربیع‌الاول سنه ۶۰۴ هجری قمری اتفاق افتاده و علت شهرت او به رومی و مولاناء روم همان طول اقامت وی در شهر قونیه که اقامتگاه اکثر عمر و مدفن اوست بوده، لیکن خود وی همواره خویش را از مردم خراسان شمرده و اهل شهر خود را دوست می‌داشته و از یاد آنان فارغ نبوده است.

نسبتش به گفته بعضی، از جانب پدر به ابوبکر صدیق می‌پیوندد و این که مولانا در حق فرزند معنوی

خود حسام‌الدین چلبی گوید: «صدق ابن الصدیق رضی‌الله عنه و عنهم الا رموی الاصل المنتسب الی شیخ المکرم بما قال امسیت کرد یا واصبحت عربیا» دلیل این عقیده توان گرفت، چه مسلم است که صدیق در اصطلاح اهل اسلام لقب ابوبکر است و ذیل آن به صراحت می‌رساند که نسبت حسام‌الدین به ابوبکر بالاصاله نیست بلکه از جهت انحلال و جود اوست در شخصیت و وجود مولوی که مربی و مرشد او و زاده ابوبکر صدیق است و صرف نظر از این معنی، هیچ فائده بر ذکر انتساب اصلی حسام‌الدین به ارمیه و نسبت او از طریق انحلال و قلب عنصر به شیخ مکرم یعنی ابوبکر مترتب نمی‌گردد.

پدر مولانا محمدبن حسین خطیبی است که به بهاء‌الدین ولد معروف شده و او را سلطان‌العلماء لقب داده‌اند و پدر او حسین بن احمد خطیبی، به روایت افلاکی از افاضل روزگار و علامه زمان بوده، چنانکه رضی‌الدین نیشابوری در محضر وی تلمذ می‌کرده، و مشهور چنانست که مادر بهاء‌الدین از خاندان خوارزمشاهیان بوده ولی معلوم نیست که به کدام یک از سلاطین آن خاندان انتساب داشته و احمد افلاکی او را دخت علاء‌الدین محمد خوارزمشاه عم جلال‌الدین خوارزمشاه، و جامی دختر علاء‌الدین محمدبن خوارزمشاه، و امین احمد رازی وی را دخت علاء‌الدین محمد خوارزمشاه می‌پندارد و این اقوال مورد اشکال است چه آنکه علاء‌الدین محمد خوارزمشاه پدر جلال‌الدین است نه عم او و سلطان تکش جز علاء‌الدین محمد پادشاه معروف «متوفی ۶۱۷» فرزند دیگر بدین نام و لقب نداشته و نیز جزو فرزندان ایل ارسلان بن اتسز هیچ کس به لقب و نام علاء‌الدین محمد شناخته نگردیده، و مسلم است که بهاء‌الدین ولد هنگام وفات ۸۵ ساله بوده و وفات او به روایت امین احمد رازی در سنه ۶۲۸ واقع گردیده و بنابراین ولادت او مصادف بوده است با سال ۵۴۳ و در این تاریخ علاء‌الدین محمد خوارزمشاه به وجود نیامده و پدر او تکش خوارزمشاه نیز قدم در عالم هستی نهاده بود.

قطع نظر از آن که وصلت محمد خوارزمشاه با حسین خطیبی که در تاریخ صوفیان و سایر طبقات، نام و نشانی ندارد به هیچ روی درست نمی‌آید، و چون جامی و امین احمد رازی در شرح حال مولانا به روایات کرامت‌آمیز دور از حقیقت افلاکی اتکاء کرده‌اند پس در حقیقت به نظر منبع جدید، اقوال آنان را شاهد گفته افلاکی نتوان گرفت ولی دولتشاه مؤلف آشکده که با منابع دیگر سر و کار داشته‌اند از نسبت بهاء‌الدوله به خوارزمشاهیان به هیچ وجه سخن نرانده و این قضیه را به سکوت گذرانیده‌اند.

پس مقرر گردید که انتساب بهاء ولد به علاء‌الدین محمد خوارزمشاه به صحت مقرون نیست و اگر اصل قضیه یعنی پیوند حسین خطیبی با خوارزمشاهیان ثابت و مسلم باشد و به قدر امکان در روایات افلاکی و دیگران جانب حسن ظن مراعات شود باید گفت که حسین خطیبی با قطب‌الدین محمد بن نوشتکین پدر اتسز «المتوفی سنه ۵۲۱» پیوند کرده و جامی و افلاکی به جهت توافق لقب و نام او با لقب و نام علاء‌الدین محمدبن تکش که در زندگی پدر قطب‌الدین لقب داشته به اشتباه افتاده‌اند و بر این فرض اشکال مهم ما در تقدیم ولایت بهاء ولد بر ولادت جد و پدر مادر خود مرتفع خواهد گردید.

بهاء ولد از اکابر صوفیان بود، خرقة او به روایت افلاکی به احمد غزالی می پیوست و خویش را به امر به معروف و نهی از منکر معروف ساخته و عده بسیاری را با خود همراه کرده بود و پیوسته مجلس می گفت: «و هیچ مجلس نبود که از سوختگان، جان بازی ها نشدی و جنازه بیرون نیامدی، و همیشه منفی مذهب حکمای فلاسفه و غیره کردی و به متابعت صاحب شریعت و دین احمدی ترغیب دادی» و خواص و عوام بدو اقبال داشتند «و اهل بلخ او را عظیم معتقد بودند» و آخر، اقبال خلق، خوارزمشاه را خائف کرد تا بهاء ولد را به مهاجرت مجبور ساخت.

به روایت احمد افلاکی و به اتفاق تذکره نویسان، بهاء ولد به واسطه رنجش خاطر خوارزمشاه در بلخ مجال قرار ندید و ناچار هجرت اختیار کرد و گویند سبب عمده در وحشت خوارزمشاه آن بود که بهاء ولد بر سر منبر به حکما و فلاسفه بد می گفت و آنان را مبتدع می خواند و بر فخر رازی که استاد خوارزمشاه و سرآمد و امام حکمای عهد بود این معانی گران می آمد و خوارزمشاه را به دشمنی بهاء ولد بر می انگیزخت تا میانه این دو، اسباب وحشت قائم گشت و بهاء ولد، تن به جلاء وطن در داد و سوگند یاد کرد که تا محمد خوارزمشاه بر تخت جهانیانی نشسته است به شهر خویش باز نگردد و قصد حج کرد و به جانب بغداد رهسپار گردید و چون به نیشابور رسید وی را با شیخ فریدالدین عطار اتفاق ملاقات افتاد و به گفته دولتشاه، شیخ عطار خود به دیدن مولانا بهاء الدین آمد و در آن وقت مولانا جلال الدین کوچک بود، شیخ عطار کتاب اسرارنامه را به هدیه به مولانا جلال الدین داد و مولانا بهاء الدین را گفت: «زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند» و دیگران هم این داستان را کم و بیش ذکر کرده و گفته اند که مولانا پیوسته اسرارنامه را با خود داشتی، شیخ فریدالدین عطار از تربیت یافتگان نجم الدین کبری و مجدالدین بغدادی بود و بهاء ولد هم چنانکه گذشته با این سلسله پیوند داشت و یکی از اعظم طریقه کبرویه به شمار می رفت و رفتن شیخ عطار به دیدن وی نظر به وحدت مسلک، ممکن است حقیقت داشته باشد و زندگانی شیخ عطار تا سال ۶۱۸ مسلم است و بجہات تاریخی نیز در این قضیه اشکالی نیست.

لیکن بنا به گفته تذکره نویسان در تاریخ مهاجرت بهاء ولد یعنی سنه ۶۱۰ در قسمت اخیر داستان و دادن اسرارنامه به مولانا که در آن موقع شش ساله بود تا حدی تردید دست می دهد، و به حسب روایت حمدالله مستوفی و فحوای ولدنامه در تاریخ هجرت بهاء ولد یعنی حدود سنه ۶۱۸ آنگاه که مولوی چهاردهمین مرحله زندگانی را پیموده بود این تردید هم باقی نمی ماند و توجه مولانا به اسرارنامه و اقتباس چند حکایت از حکایات آن کتاب در ضمن مثنوی، این دعا را تأیید تواند کرد. هر چند ممکن است اقتباس همان حکایات سبب وضع این روایت و تمهید مقدمه در مثنوی ولدی و نیز در مناقب العارفین با این که افلاکی در این گونه روایات نظر مخصوص دارد ذکر نشد واز آن روی می توان در صحت آن تردید کرد. و چون بهاء ولد سر در حجاب عدم کشید، مولانا که در آن هنگام بیست و چهارمین مرحله زندگانی را می پیمود به وصیت پدر یا به خواهش سلطان علاء الدین و بر حسب روایت ولدنامه به خواهش مریدان بر

جای پدر بنشست و بساط و عطاء و اقامت بگسترد و شغل فتوی و تذکیر را به رونق آورد و رایت شریعت برافراشت و یک سال تمام دور از طریقت، مفتی شریعت بود تا برهان الدین محقق ترمذی بدو پیوست و پس از طی مقامات از خدمت برهان محقق، اجازه ارشاد و دستگیری یافت و روزها به شغل تدریس و قیل و قال مدرسه می‌گذرانید و طالب علمان و اهل بحث و نظر و خلاف، بر وی گرد آمده بودند و مولانا سرگرم تدریس و لم ولا نسلیم بود. فتوی می‌نوشت و از یحوز و لایحوز سخن می‌راند. او از خود غافل و با عمر و زید مشغول ولی کاردان غیب، دل در کار وی نهاده بودند و آن گوهر بیچون را آلوده چون و چرا نمی‌پسندیدند و آن دریای آرام را در جوش و خروش می‌خواستند و عشق غیور منتهم فرصت تا آتش در بنیاد غیر زند و عاشق و طالب دلیل را آشفته مدلول و مطلوب کند و آن سرگرم تدریس را سرمست و بی‌خود حقیقت سازد. بیرون از عالم حد و نشیمن وی نه این کنج محنت آباد است.

تا وقتی که مولانای ما در مجلس بحث و نظر بوالمعالی گشته فضل و حجت می‌نمود، مردم روزگار او را از جنس خود دیده به سخن وی که در خور ایشان بود فریفته و بر تقوی و زهد او متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت پرتوی بر آن جان پاک افکند و چنانش تافته و تابناک ساخت که چشم‌ها از نور او خیره گردید و روزگوران محبوب که از ادراک آن هیکل نورانی عاجز بودند از نهاد تیره خود به انکار برخاستند و آفتاب جان افروز را از خیرگی چشم شب تاریک پنداشتند، مولانا طریقه و روش خود را بدل کرد، اهل آن زمان نیز عقیده خویش را نسبت به وی تغییر دادند. آن آفتاب تیرگی سوز که این گوهر شب افروز را مستغرق نور و از دیده محجوبان مستور کرد و آن طوفان عظیم که این اقیانوس آرام را متلاطم و موج خیز گردانید و کشتی اندیشه را از آسیب آن به گرداب حیرت افکند، سر مبهم و سرفصل تاریخ زندگانی مولانا، شمس الدین تبریزی بود.

شمس الدین محمد بن علی بن ملکداد از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند و دولتشاه او را پسر خواند جلال الدین حسن معروف به نو مسلمان از نژاد بزرگ امید که مابین سنه ۶۰۷-۶۱۸ حکومت الموت داشت شمرده و گفته است که جلال الدین «شیخ شمس الدین را به خواندن علم و ادب نهائی به تبریز فرستاد و او مدتی در تبریز به علم و ادب مشغول بوده، و این سخن سهواست چه گذشته از آنکه در هیچ یک از «مآخذهای قدیم تر این حکایت ذکر نشده، جلال الدین حسن نومسلمان بنص عطا ملک جوینی جز علاء الدین محمد ۶۱۸-۶۵۳» فرزند دیگر نداشته و چون به بعضی روایات شمس در موقع ورود به قونیه یعنی سنه ۶۴۲ شصت ساله بوده پس ولادت او باید در ۵۸۲ اتفاق افتاده باشد.

بعضی گفته‌اند که شمس الدین تبریزی مرید و تربیت یافته رکن الدین سجاسی است که شیخ اوحد الدین کرمانی هم وی را به پیروی برگزیده بود و این روایت هر چند از نظر تاریخ مشکل نمی‌نماید و ممکن است که اوحد الدین مذکور و شمس الدین هر دو به خدمت رکن الدین رسیده باشند ولیکن اختلاف طریقه این دو با یکدیگر تا اندازه‌ای این قول را که در منابع قدیم تر هم ضبط نشده ضعیف می‌سازد.

پیش از آن که شمس‌الدین در افق قونیه و مجلس مولانا نورافشانی کند در شهرها می‌گشت و به خدمت بزرگان می‌رسید و گاهی مکتب‌داری می‌کرد و نیز به جزویات کارها مشغول می‌شد «و چون اجرت دادندی موقوف داشته تعلل کردی و گفتمی تا جمع شود که مرا قرض است تا ادا کنم و ناگاه بیرون شو کرده غیبت نمودی» و چهارده ماه تمام در شهر حلب در حجرهٔ مدرسه به ریاضت مشغول بود «و پیوسته نمد سیاه پوشیدی و پیران طرّقی او را کامل تبریزی خواندندی.»

شمس‌الدین بامداد روز شنبه بیست و ششم جمادی‌الآخر سنهٔ ۶۴۲ به قونیه وصول یافت به عادت خود که در هر شهری که رفتی به خان فرود آمدی «در خان شکر فروشان نزول کرده، حجره بگرفت و بر در حجره‌اش دو سه دیناری با قفل بر در می‌نهاد تا خلق را گمان آید که تاجری بزرگست، خود در حجره غیر از حصیری کهنه و شکسته کوزه و بالشی از خشت خام نبودی»، مدت اقامت شمس در قونیه تا وقتی که مولانا را منقلب ساخت به تحقیق نپیوسته و چگونگی دیدار وی را با مولانا هم به اختلاف نوشته‌اند.

مطابق روایات سلطان ولد پس مولانا در ولدنامه، عشق مولانا به شمس مانند جستجوی موسی است از خضر که با مقام نبوت و رسالت و رتبهٔ کلیم‌اللهی، باز هم مردان خدا را طلب می‌کرد و مولانا نیز با همهٔ کمال و جلالت در طلب اکملی روز می‌گذاشت تا این که شمس را که از مستوران قباب غیرت بود به دست آورد و مرید وی شد و سر در قدومش نهاد و یکباره در انوار او فانی گردید.

آن که اندر علوم فائق بود بسـسـری شیوخ لائق بسود
سرانجام مولوی و آن توانای عالم معنی در بستر ناتوانی بیفتاد و به حمای محرق دوچار آمد و هر چه طبیبان به مداوا کوشیدند سودی نبخشید و عاقبت روز یکشنبه پنجم ماه جمادی‌الآخر سنهٔ ۶۷۲ وقتی آفتاب زرد رو می‌گشت و دامن در می‌پیچید آن خورشید معرفت پرتو عنایت از پیکر جسمانی برگرفت و از این جهان فرودین به کارستان غیب نقل فرمود:

اهل قونیه از خرد و بزرگ در جنازهٔ مولانا حاضر شدند و عیسویان و یهود نیز که صلح‌جویی و نیک‌خواهی وی را آزموده بودند به همدردی اهل اسلام شیون و افغان می‌کردند و شیخ صدرالدین بر مولانا نماز خواند و از شدت بی‌خودی و درد شقه‌ای بزد و از هوش رفت.
جنازه مولانا را به حرمت تمام برگرفتند و در تربت مبارک مدفون ساختند.

مولانا در نزدیکی پدر خود سلطان‌العلماء مدفون گردید و از خاندان و پیوستگان وی متجاوز از پنجاه تن در آن ساخت قدس مدفون شده‌اند و بنا به بعضی روایات تربت و مدف سلطان‌العلماء بهاء ولد و خاندان وی قبلاً به نام باغ سلطان معروف بوده و بهاء ولد هنگام ورود به قونیه گفته بود که رایحهٔ خاندان ما از اینجا می‌آید و سلطان آن موضع را بدو بخشید و سپس آن را ارم باغچه می‌گفتند.^(۱)

فهرست حکایات و قصص

«دفتر اول»

مقدمه دفتر اول (نثر)	۱۱	طلب کردن امت عیسی علیه السلام از امرا که:	۳۸
مقدمه دفتر اول (نظم)	۱۳	منازعت امرا در ولی عهدی	۳۹
حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی	۱۴	تعظیم نعت مصطفی صلی الله علیه و سلم	۴۱
ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه کنیزک	۱۵	حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک	۴۱
از خداوند ولی التوفیق در خواستن توفیق رعایت	۱۶	آتش کردن پادشاه جهود و بت نهادن	۴۲
ملاقات پادشاه با آن طبیب الهی که در خوابش	۱۷	به سخن آمدن طفل در میان آتش	۴۳
بودن پادشاه آن طبیب را بر سر بیمار	۱۷	کز ماندن دهان آن مرد که نام	۴۴
خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه جهت دریافتن	۱۸	عتاب کردن آتش را، آن پادشاه جهود	۴۴
دریافتن آن ولی رنج را و عرض کردن	۲۰	قصه باد که در عهد هود علیه السلام قوم	۴۵
فرستادن شاه رسولان به سمرقند با آوردن زرگر	۲۰	طنز و انکار کردن پادشاه جهود و	۴۶
بیان آن که کشتن و زهر دادن مرد زرگر	۲۱	بیان توکل و ترک جهد گفتن نخجیران به شیر	۴۷
حکایت مرد بقال و طوطی و روغن ریختن	۲۲	جواب گفتن شیر نخجیران را و فایده جهد گفتن	۴۷
داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را	۲۵	ترجیح نهادن نخجیران توکل را بر جهد و اکتساب	۴۸
آموختن وزیر مکر پادشاه را	۲۶	ترجیح نهادن شیر، جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم	۴۸
تلیس و وزیر با نصارا	۲۶	ترجیح نهادن نخجیران توکل را بر اجتهاد	۴۸
قبول کردن نصارا مکر وزیر را	۲۷	باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل	۴۸
متابعت کردن نصارا وزیر را	۲۷	باز ترجیح نهادن نخجیران توکل را بر جهد	۴۹
قصه دیدن خلیفه لیلی را	۲۸	نگریستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد	۵۰
بیان حسد وزیر	۲۹	باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل و فواید	۵۰
فهم کردن حاذقان نصارا مکر وزیر را	۳۰	مقزّر شدن ترجیح جهد بر توکل	۵۱
پیغام شاه پنهان با وزیر	۳۰	انکار کردن نخجیران بر خرگوش در	۵۱
بیان دوازده سبب از نصارا	۳۰	جواب خرگوش ایشان را	۵۱
تخلیط وزیر در احکام انجیل	۳۰	اعتراض نخجیران بر سخن خرگوش	۵۲
در بیان آن که: این اختلافات در صورت	۳۲	جواب خرگوش نخجیران را	۵۲
بیان خسارت وزیر در این مکر	۳۳	ذکر دانش خرگوش و بیان فضیلت و منافع دانستن	۵۳
مکر دیگر انگیزختن وزیر در اضلال قوم	۳۴	باز طلبیدن نخجیران از خرگوش سزاندیشه او را	۵۳
دفع گفتن وزیر مریدان را	۳۴	منع کردن خرگوش راز را از ایشان	۵۳
مکر کردن مریدان که: خلوت را بشکن	۳۵	قصه مکر خرگوش	۵۴
جواب گفتن وزیر که: خلوت را نمی شکنم	۳۵	زیافت تاویل ریکی مگس	۵۵
اعتراض مریدان بر خلوت وزیر	۳۶	تولیدن شیر از دیر آمدن خرگوش	۵۵
نومید کردن وزیر مریدان را از رفض خلوت	۳۷	هم در بیان مکر خرگوش	۵۶
ولی عهد ساختن وزیر هر یک امیر را جدا جدا	۳۸	رسیدن خرگوش نزد شیر و خشم شیر بر وی	۵۷
کشتن وزیر خویشتن را در خلوت	۳۸	عذر گفتن خرگوش	۵۸

- جواب گفتن شیر خرگوش را و روان شدن با او ۵۸
- قصه هدهد و سلیمان علیه السلام در بیان آن که ۵۹
- طعنه زاع در دعوی هدهد ۶۰
- جواب گفتن هدهد طعنه زاع را ۶۰
- قصه آدم علیه السلام و بستن قضا ۶۱
- پای واپس کشیدن خرگوش از شیر چون ۶۲
- پرسیدن شیر از سبب پای واپس کشیدن خرگوش ۶۳
- نظر کردن شیر در چاه و دیدن عکس خود ۶۳
- مژده بردن خرگوش سوی نخجیران که: شیر ۶۵
- جمع شدن نخجیران گرد خرگوش و ثنا گفتن او را ۶۵
- تفسیر زَجْنًا مِنْ جِهَادٍ الْأَضْعَفُ إِلَى جِهَادٍ الْأَكْبَرِ ۶۶
- آمدن رسول روم تا امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه ۶۷
- یافتن رسول روم امیرالمؤمنین عمر را رضی الله عنه ۶۸
- سلام کردن رسول روم امیرالمؤمنین را رضی الله عنه ۶۸
- سؤال کردن رسول روم از امیرالمؤمنین عمر رضی الله ۶۹
- اضافت کردن آدم آن زنت را بخویشتن که ۷۰
- تفسیر وَ هُوَ مَعَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ ۷۱
- سؤال کردن رسول از عمر رضی الله عنه ۷۱
- در معنی آن که مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ ۷۲
- قصه بازرگان که طوطی محبوبس او ۷۳
- صفت اجنحه طيور عقول الهی ۷۴
- دیدن خواجه طوطیان هندوستان را در دشت و پیغام ۷۴
- تفسیر قول فریدالدین عطار قدس الله سزه ۷۵
- تعظیم ساحران مر موسی را علیه السلام ۷۵
- باز گفتن بازرگان با طوطی آنچه دید ۷۷
- شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان و ۷۸
- تفسیر قول حکیم ۸۱
- رجوع به حکایت خواجه تاجر ۸۳
- برون انداختن مرد تاجر طوطی را از قفس و ۸۳
- وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن ۸۴
- مضرت تعظیم خلق و انگشت نمای شدن ۸۴
- تفسیر ماشاء الله کَانَ ۸۵
- داستان بیرچنگی که در عهد عمر رضی الله عنه ۸۷
- در بیان این حدیث که إِنْ لَزَيْتُمْ فِي آيَاتِ دَهْرِكُمْ ۸۸
- قصه سؤال کردن عایشه رضی الله عنها ۹۰
- تفسیر بیت حکیم ۹۱
- در معنی این حدیث کی «اغْتَمُوا بِرُذُ الْرُبْعِ» الی آخره ۹۲
- پرسیدن صدیقه رضی الله عنها از مصطفی ۹۲
- بقیه قصه پیر جنگی و بیان مخلص آن ۹۳
- در خواب گفتن هانف مر عمر را رضی الله عنه ۹۴
- نایلین ستون حنانه چون برای پیغامبر ۹۴
- اظهار معجزه پیغامبر علیه السلام بسخن آمدن ۹۶
- بقیه قصه مطرب و پیغام رسانیدن امیرالمؤمنین عمر ۹۶
- گردانیدن عمر رضی الله عنه نظر او را ۹۸
- أَعْطَى كُلَّ مَنْفِقٍ خَلْفًا أَلَّهِمَّ أَعْطِ كُلَّ مُشْبِكٍ ۹۹
- قصه خلیفه کی در کرم در زمان خود ۹۹
- قصه اعرابی درویش و ماجرای زن او با او ۱۰۰
- مغرور شدن مریدان محتاج بمذعیان مزور و ۱۰۰
- در بیان آنکه نادر افتد که مریدی در مدعی مزور ... ۱۰۱
- صبر فرمودن اعرابی زن را و فضیلت صبر ۱۰۱
- نصیحت کردن زن مر شوی را که سخن ۱۰۲
- نصیحت کردن مرد مر زن را که در فقیران ۱۰۴
- در بیان آن که جنبیدن هر کسی از آنجا ۱۰۵
- مراعات کردن زن شوهر را و استغفار نمودن ۱۰۶
- در بیان این خبر که إِنْهُمْ يَنْلِئْنَ الْعَاقِلَ ۱۰۷
- تسلیم کردن مرد خود را به آنچه التماس ۱۰۷
- در بیان آن که موسی و فرعون هر دو مسخر ۱۰۸
- سبب حرمان اشقیاء از دو جهان که خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۱۰۹
- حقیر و بی خصم دیدن دیده های حسی صالح ۱۱۰
- در معنی آن که مَرْجُ الْبُخْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا ۱۱۲
- در معنی آن که آن چه ولی کند مرید را ۱۱۴
- مخلص ماجرای عرب و جفت او ۱۱۴
- دل نهادن عرب بر التماس دلیر خویش ۱۱۵
- تمییز کردن زن طریق طلب روزی کدخدای خود را ۱۱۷
- هدیه بردن عرب سبوی آب باران از میان بادیه ۱۱۸
- در نمد در دوختن زن عرب سبوی آب باران را ۱۱۸
- در بیان آن که چنانک گدا عاشق کرم است ۱۱۹
- فرق میان آن که درویش است بخدا و تشنه خدا ۱۲۰
- پیش آمدن نقیبان و دربانان خلیفه از بهر ۱۲۱
- در بیان آن که عاشق دنیا بر مثال عاشق دیوار بست ۱۲۲
- مَثَلُ عَرَبٍ إِذَا زُنِّيَتْ فَازَنْ بِالْحَرَّةِ وَإِذَا ۱۲۲
- سپردن عرب هدیه را یعنی سبوی را بنلامان خلیفه ۱۲۳
- حکایت ماجرای نحوی و کشتیان ۱۲۳
- قبول کردن خلیفه هدیه را و عطا فرمودن ۱۲۴
- در صفت پیر و مطاوعت وی ۱۲۷
- وصیت کردن رسول صلی الله علیه و سلم ۱۲۸

- کبودی زدن قزوینی بر شانگاه صورت شیر ۱۲۹
- رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر بشکار ۱۳۰
- امتحان کردن شیر گرگ را ۱۳۱
- قصه آن کس در یاری بکوفت ۱۳۲
- صفت توحید ۱۳۲
- ادب کردن شیر گرگ را که در قسمت بی ادبی کرده بود ۱۳۳
- تهدید کردن نوح علیه السلام مر قوم را ۱۳۴
- نشاندن پادشاهان صوفیان عارف را ۱۳۵
- آمدن مهمان پیش یوسف علیه السلام ۱۳۶
- گفتن مهمان یوسف علیه السلام را ۱۳۷
- مرتد شدن کاتب وحی بسبب آن که بر تو وحی ۱۳۸
- دعا کردن بلعم باغور ۱۴۱
- اعتماد کردن هاروت و ماروت بر عصمت خویش ۱۴۲
- باقی قصه هاروت و ماروت و نکال و عقوبت ۱۴۳
- بعبادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش ۱۴۳
- اول کسی که در مقابله نص قیاس آورد ابلیس بود ۱۴۵
- در بیان آن که حال خود و مستی خود ۱۴۶
- قصه مری کردن رومیان و چینیان در ۱۴۷
- پرسیدن پیغامبر صلی الله علیه و سلم مر زید را ۱۴۸
- متهم کردن غلامان و خواجه تاشان مر لقمان را ۱۵۱
- بقیه قصه زید در جواب رسول صلی الله علیه و سلم ۱۵۲
- گفتن پیغامبر صلی الله علیه و سلم مر زید را ۱۵۴
- بازگشتن بحکایت زید ۱۵۵
- آتش افتادن در شهر بایام عمر رضی الله عنه ۱۵۶
- خداوند انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی کرم الله ۱۵۷
- سؤال کردن آن کافر از علی کرم الله وجهه ۱۵۸
- جواب گفتن امیرالمؤمنین که سبب افکندن ۱۵۹
- گفتن پیغامبر صلی الله علیه و سلم بگوش رکابدار ۱۶۱
- تعجب کردن آدم علیه السلام از ضلالت ابلیس ۱۶۳
- بازگشتن بحکایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه ۱۶۴
- افتادن رکابدار هرباری پیش امیرالمؤمنین ۱۶۵
- بیان آن که فتح طلبیدن پیغامبر ۱۶۵
- گفت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه با قرین ۱۶۶
- هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عمر ۱۷۶
- دزدیدن مارگیری ماری را از مارگیری دیگر ۱۷۷
- التماس کردن همراه عیسی علیه السلام زنده کردن ۱۷۷
- اندر زکردن صوفی خادم را ۱۷۸
- بسته شدن تقریر معنی حکایت به سبب ۱۷۹
- گمان بردن کاروانیان که بهیمه صوفی رنجورست ۱۷۹
- یافتن پادشاه باز را به خانه کمبیززن ۱۸۴
- حلوا خریدن شیخ احمد خضرویه قدس الله ۱۸۶
- ترسانیدن شخصی زاهدی را که کم گری ۱۸۸
- تمامی قصه زنده شدن استخوانها ۱۸۹
- خاریدن روستایی به تاریکی شیر را به ظن ۱۹۰
- فروختن صوفیان بهیمه مسافر را جهت سماع ۱۹۱
- تعریف کردن منادیان قاضی مفلسی را گرد شهر ۱۹۳
- شکایت کردن اهل زندان پیش وکیل قاضی ۱۹۴
- مثل ۱۹۹
- ملامت کردن مردم شخصی را که مادرش را ۲۰۰
- امتحان پادشاه به آن دو غلام که نو خریده بود ۲۰۲
- به راه کردن شاه یکی را از آن دو غلام ۲۰۳
- قسم غلام در صلح و وفای یار خود ۲۰۵
- حسد کردن خشم بر غلام خاص ۲۱۰
- گرفتار شدن باز میان جندان به ویرانه ۲۱۳
- کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب ۲۱۵
- فرمودن والی آن مرد را که آن خاربن را ۲۱۶
- آمدن دوستان به بیمارستان جهت ۲۲۲
- فهم کردن مریدان که ذا النون دیوانه ۲۲۳
- رجوع به حکایت ذا النون قدس الله روحه ۲۲۴
- امتحان کردن خواجه لقمان زیرکی لقمان را ۲۲۴
- ظاهر شدن فضل و زیرکی لقمان ۲۲۶
- تتمه حسد آن حشم بر آن غلام خاص سلطان ۲۲۸
- عکس تعظیم پیغام سلیمان علیه السلام ۲۲۹
- انکار فلسفی بر قرائت این اُصْحٰیحْ مَاؤْکُمْ غَزْرًا ۲۳۱
- انکار کردن موسی علیه السلام بر مناجات شبان ۲۳۴
- عتاب کردن حق تعالی موسی را علیه السلام ۲۳۵
- وحی آمدن موسی علیه السلام در عذر آن شبان ۲۳۵
- پرسیدن موسی علیه السلام از حق تعالی ۲۳۷
- رنجاندن امیری خفته را که مار در دهانش رفته بود ۲۳۹
- اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس ۲۴۱
- گفتن ناپینایی سایل که دو کوری دارم ۲۴۳
- مقدمه دفتر دوم (نثر) ۱۷۱
- مقدمه دفتر دوم (نظم) ۱۷۲

- ۲۷۸ قصه آن شخص که اشتر ضالّه خود می جست
- ۲۷۸ متردد در میان مذهبهای مخالف
- ۲۷۹ امتحان هر چیزی تا ظاهر شود
- ۲۸۰ شرح فایده حکایت آن شخص شتر جوینده
- ۲۸۲ بیان آنک در هر نفسی فتنه مسجد ضرار هست
- ۲۸۲ حکایت هندو که با یار خود جنگ می کرد
- ۲۸۳ قصد کردن غزان بکشتن یک مردی تا
- ۲۸۴ بیان حال خودپرستان و ناشکران در نعمت
- ۲۸۵ شکایت گفتن پیرمردی بطیب از رنجوریه
- ۲۸۶ قصه جوحی و آن کودک که پیش جنازه پدر
- ۲۸۷ ترسیدن کودک از آن شخص صاحب جثه
- ۲۸۸ قصه تیراندازی و ترسیدن او از سواری
- ۲۸۸ قصه اعرابی و ریگ در جوال کردن و
- ۲۸۹ کرامات ابراهیم ادهم قدس الله روحه العزیز
- ۲۹۰ آغاز منور شدن عارف به نور غیبین
- ۲۹۳ طعنه زدن بیگانه در شیخ و جواب گفتن مرید
- ۲۹۴ بقیه قصه ابراهیم قدس الله روحه بر لب آن دریا
- ۲۹۵ دعوی کردن آن شخص که خدای تعالی
- ۲۹۶ بقیه قصه طعنه زدن آن مرد بیگانه در شیخ
- ۲۹۷ گفتن عایشه رضی الله عنها مصطفی را
- ۲۹۸ کشیدن موش مهار شتر را و معجب شدن
- ۲۹۹ کرامات آن درویش که در کشتی متهشم کردند
- ۳۰۰ تشنیه صوفیان بر آن صوفی که پیش شیخ بسیار
- ۳۰۱ عذر گفتن فقیر بشیخ
- ۳۰۳ بیان دعوی که عین آن دعوی گواه صدق
- ۳۰۴ سجده کردن یحیی علیه السلام در شکم مادر
- ۳۰۴ اشکال آوردن برین قصه
- ۳۰۴ جواب اشکال
- ۳۰۵ سخن گفتن بزبان حال و فهم کردن آن
- ۳۰۵ پذیرا آمدن سخن باطل در دل باطلان
- ۳۰۵ جستن آن درخت که هر که میوه آن درخت
- ۳۰۶ شرح کردن شیخ سز آن درخت با آن
- ۳۰۷ منازعت چهار کس جهت انگور که هر یکی
- ۳۰۸ برخاستن مخالفت و عداوت از میان انصار
- ۳۱۰ قصه بط بیگان که مرغ خانگی پروردشان
- ۳۱۱ حیران شدن حاجیان در کرامات آن زاهد
- ۲۴۴ تنقه حکایت خرس و آن ابله
- ۲۴۵ گفتن موسی علیه السلام گوساله پرست را
- ۲۴۶ ترک گفتن آن مرد ناصح بعد از مبالغه پند
- ۲۴۷ تملق کردن دیوانه جالینوس را و ترسیدن جالینوس
- ۲۴۸ سبب پریدن و چریدن مرغی با مرغی که
- ۲۴۸ تنقه اعتماد آن مغرور بر تملق خرس
- ۲۴۹ رفتن مصطفی علیه السلام بیاداد صحابی رنجور
- ۲۵۰ وحی کردن حق تعالی به موسی علیه السلام
- ۲۵۰ تنها کردن باغبان صوفی و فقیه و علوی را
- ۲۵۲ رجعت بقصه مریض و عیادت پیغامبر
- ۲۵۲ گفتن شیخی ابا یزید را که کعبه منم
- ۲۵۲ حکایت
- ۲۵۳ دانستن پیغامبر صلی الله علیه و سلم
- ۲۵۶ عذر گفتن دلکب یا سید که چرا فاحشه را نکاح کرد
- ۲۵۶ بحیلت در سخن آوردن سایل آن بزرگ را
- ۲۵۷ حمله بردن سگ بر کور گدا
- ۲۵۸ خواندن محتسب مست خراب افتاده را بزدان
- ۲۵۹ دوم بار در سخن کشیدن سایل آن بزرگ را
- ۲۶۱ تنقه نصیحت رسول صلی الله علیه و سلم بیمار را
- ۲۶۴ وصیت کردن پیغامبر صلی الله علیه و سلم
- ۲۶۶ بیدار کردن ابلیس معاویه را رضی الله عنه
- ۲۶۶ از خر فگندن ابلیس معاویه را رضی الله عنه
- ۲۶۷ باز جواب گفتن ابلیس معاویه را
- ۲۶۸ باز تقریر کردن معاویه با ابلیس مکر او را
- ۲۶۹ باز جواب گفتن ابلیس معاویه را
- ۲۷۰ عنف کردن معاویه با ابلیس
- ۲۷۰ نالیدن معاویه به حضرت حق تعالی
- ۲۷۰ باز تقریر ابلیس تلخیص خود را
- ۲۷۱ باز الحاح کردن معاویه ابلیس را
- ۲۷۲ شکایت قاضی از آفت قضا و جواب گفتن نایب او را
- ۲۷۲ باقرار آوردن معاویه رضی الله عنه ابلیس را
- ۲۷۲ راست گفتن ابلیس ضمیر خود را به معاویه
- ۲۷۳ فضیلت حسرت خوردن آن مخلص
- ۲۷۳ تنقه اقرار ابلیس به معاویه مکر خود را
- ۲۷۴ فوت شدن دزد به آواز دادن آن شخص
- ۲۷۵ قصه منافقان و مسجد ضرار ساختن ایشان
- ۲۷۶ فریفتن منافقان پیغمبر را
- ۲۷۷ اندیشیدن یکی از صحابه رضی الله عنهم

«دفتر سوم»

وحی آمدن بپادر موسی که موسی را ۳۵۳	مقدمه دفتر سوم (نثر) ۳۱۵
حکایت مارگیر که ازدهای فسرده را ۳۵۴	مقدمه دفتر سوم (نظم) ۳۱۷
تهدید کردن فرعون موسی را علیه السلام ۳۵۷	قصه خورندگان پیل بچه ۳۱۹
جواب موسی فرعون را در تهدیدی که می کردش ... ۳۵۷	بقیه قصه متعصران پیل بجگان ۳۲۱
پاسخ فرعون موسی را علیه السلام ۳۵۸	بازگشتن بحکایت پیل ۳۲۲
جواب موسی علیه السلام فرعون را ۳۵۸	بیان آن که خطای مُحَبَّان بهتر از ۳۲۳
جواب فرعون موسی را وحی آمدن موسی علیه السلام ۳۵۸	امر حق تعالی بموسی علیه السلام که ۳۲۴
مهلت دادن موسی علیه السلام فرعون را ۳۵۸	بیان آن که الله گفتن نیازمند عین لبیک ۳۲۴
فرستادن فرعون بمداین در طلب ساحران ۳۶۰	فریفتن روستایی شهریی را و بدعوت خواندن ۳۲۶
خواندن آن دو ساحر پدر را از گور ۳۶۱	قصه اهل سبا و طاعی کردن نعمت ایشان را ۳۲۷
جواب گفتن ساحر مرده با فرزندان خود ۳۶۲	جمع آمدن اهل آفت هر صباحی بر در صومعه ۳۲۸
تشبیه کردن قرآن کریم را بعصای موسی ۳۶۲	باقی قصه اهل سبا ۳۳۰
جمع آمدن ساحران از مداین پیش فرعون ۳۶۴	بقیه داستان رفتن خواجه بدعوت روستایی ۳۳۲
اختلاف کردن در جگونگی و شکل پیل ۳۶۵	دعوت باز بظان را از آب بصحرا ۳۳۳
توفیق میان این دو حدیث که ۳۶۸	قصه اهل ضروان و حیلت کردن ایشان ۳۳۴
مثل در بیان آن که حیرت مانع بحث و فکر است . ۳۶۹	روان شدن خواجه بسوی ده ۳۳۵
حکایت ۳۶۹	رفتن خواجه و قومش بسوی ده ۳۳۷
داستان مشغول شدن عاشقی بعشق نامه خواندن .. ۳۷۰	نواختن مجنون آن سگ را که مقیم کوی لیلی بود. . ۳۳۸
حکایت آن شخص که در عهد داود علیه السلام ۳۷۲	رسیدن خواجه و قومش به ده ۳۳۹
دویدن گاودر خانه آن دعا کننده ۳۷۳	افتادن شغال در خم رنگ و رنگین شدن ۳۴۳
عذرگفتن نظم کننده و مدد خواستن ۳۷۳	چرب کردن مرد لافی لب و سبیل خود را ۳۴۴
بیان آن که علم را دو پزست و گمان را ۳۷۴	ایمن بودن بلغم باعور که امتحانها کرد ۳۴۴
مثال رنجور شدن آدمی بوهم تعظیم خلق ۳۷۴	دعوی طاموسی کردن آن شغال که ۳۴۵
عقول خلق متفاوت است در اصل فطرت و ۳۷۵	تشبیه فرعون و دعوی الوهیت او ۳۴۶
در وهم افگندن کودکان استاد را ۳۷۵	تفسیر «وَلْتَسْمَعْ لَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» ۳۴۶
بیمار شدن فرعون هم به وهم از تعظیم خلقان ۳۷۶	قصه هاروت و ماروت و دلیری ایشان ۳۴۷
رنجور شدن استاد بوهم ۳۷۶	قصه خواب دیدن فرعون آمدن موسی را ۳۴۸
در جامه خواب افتادن استاد از وهم و ۳۷۷	بمیدان خواندن بنی اسرائیل ۳۴۹
دوم بار در وهم افگندن کودکان استاد را ۳۷۷	حکایت ۳۴۹
خلاص یافتن کودکان از مکتب بدین مکر ۳۷۷	بازگشتن فرعون از میدان بشهر شاد ۳۴۹
رفتن مادران کودکان بیعادت اوستاد ۳۷۸	جمع آمدن عمران با مادر موسی و ۳۵۰
در بیان آن که تن روح را چون لباسی است و ۳۷۸	وصیت کردن عمران جفت خود را بعد از ۳۵۰
حکایت آن درویش کی در کوه خلوت کرده ۳۷۸	ترسیدن فرعون از آن بانگ ۳۵۱
دیدن زرگر عاقبت کار و سخن بر وفق ۳۷۹	پیدا شدن ستاره موسی علیه السلام بر آسمان و ۳۵۱
بقیه قصه آن زاهد کوهی که نذر کرده بود که: ۳۷۹	خواندن فرعون زنان نوزاده را سوی میدان ۳۵۲
تشبیه بند و دام قضا بصورت پنهان باثر پیدا ۳۸۰	بوجود آمدن موسی و آمدن عوانان ۳۵۳
مضطرب شدن فقیر نذر کرده بکنندن امروز ۳۸۱	
متهم کردن آن شیخ را با دزدان و بریدن دستش را .. ۳۸۱	

- ۴۱۰ عزم کردن داود علیه‌السلام بخواندن خلق
 ۴۱۱ گواهی دادن دست و پا و زبان بر سِر
 ۴۱۲ برون رفتن خلق بسوی آن درخت
 ۴۱۲ قصاص فرمودن داود علیه‌السلام خونی را
 ۴۱۳ بیان آن که نفس آدمی بجای آن خونست که
 ۴۱۵ گریختن عیسی علیه‌السلام فراز کوه احمقان
 ۴۱۶ قصه اهل سبا و حماقت ایشان و
 ۴۱۷ شرح آن کور دوربین و آن کر تیز شنو و آن
 ۴۱۸ صفت خزمی شهر اهل سبا و ناشکری ایشان
 ۴۱۹ آمدن پیغامبران از حق بنصیحت اهل سبا
 ۴۲۰ معجزه خواستن قوم از پیغامبران
 ۴۲۱ متهم داشتن قوم انبیا را علیهم‌السلام
 ۴۲۲ حکایت خرگوشان که خرگوشی را
 ۴۲۲ جواب گفتن انبیا طعن ایشان را و مثل زدن ایشان را
 ۴۲۳ بیان آن که هر کس را ترسد مثل آوردن خاصه
 ۴۲۴ مثلها زدن قوم نوح باستهزا در زمان کشتی ساختن
 ۴۲۴ حکایت آن دزد که پرسیدند: که چه می‌کنی
 ۴۲۴ جواب آن مثل که منکران گفتند از رسالت
 ۴۲۶ معنی حزم و مثال مرد حازم
 ۴۲۶ وخامت کار آن مرغ که ترک حزم کرد
 ۴۲۷ حکایت نذر کردن سگان هر زمستان که
 ۴۲۸ منع کردن منکران انبیا را علیه‌السلام را
 ۴۲۸ جواب انبیا علیهم‌السلام مر جبریانرا
 ۴۲۹ مکرز کردن کافران حجت‌های جبریان را
 ۴۲۹ باز جواب انبیا علیهم‌السلام ایشانرا
 ۴۳۰ مکرز کردن قوم اعتراض تَرْجِیْه بر انبیا علیهم‌السلام
 ۴۳۰ باز جواب انبیا علیهم‌السلام
 ۴۳۱ حکمت آفریدن دوزخ آن جهان و زندان این جهان
 ۴۳۲ بیان آن که حق تعالی صورت ملوک راسب
 ۴۳۳ قصه عشق صوفی بر سفره تهی
 ۴۳۳ مخصوص بودن یعقوب علیه‌السلام بچشیدن
 ۴۳۴ حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و
 ۴۳۵ نومید شدن انبیا از قبول و پذیرایی منکران
 ۴۳۶ بیان آن که ایمن - قلا خوفست - رجا
 ۴۲۶ بیان آن که رسول علیه‌السلام فرمود
 ۴۳۶ حکایت مندید بر تنور پراش انداختن
 ۴۳۷ قصه فریاد رسیدن رسول علیه‌السلام
 ۴۳۸ مشک آن غلام از غیب پرآب کردن بمعجزه و
 ۳۸۲ کرامات شیخ اقطع و زنبیل یافتن او بدو دست
 ۳۸۳ سبب جرأت ساحران فرعون بر قطع دست و پا
 ۳۸۴ شکایت استر پیش شتر که من بسیار
 ۳۸۴ اجتماع اجزای خر عزیز علیه‌السلام
 ۳۸۵ جزع ناکردن شیخی بر مرگ فرزندان خود
 ۳۸۶ عذر گفتن شیخ بهر ناگریستن بر مرگ فرزندان خود
 ۳۸۷ قصه خواندن شیخ ضریب مصحف را
 ۳۸۷ صبر کردن لقمان چون دید که داود علیه‌السلام
 ۳۸۸ بقیه حکایت نابینا و مصحف
 ۳۸۹ صفت بعضی اولیا که راضی‌اند به احکام و
 ۳۸۹ سؤال کردن بهلول آن درویش را
 ۳۹۱ قصه دقوی و کراماتش
 ۳۹۱ بازگشتن به قصه دقوی
 ۳۹۲ سِر طلب کردن موسی خضر علیه‌السلام را
 ۳۹۲ بازگشتن به قصه دقوی
 ۳۹۳ نمودن بمثال هفت شمع سوی ساحل
 ۳۹۳ شدن آن هفت شمع بر مثال یک شمع
 ۳۹۴ نمودن آن شمعها در نظر هفت مرد
 ۳۹۴ باز شدن آن شمعها هفت درخت
 ۳۹۴ مخفی بودن آن درختان از چشم خلق
 ۳۹۵ یک درخت شدن آن هفت درخت
 ۳۹۶ هفت مرد شدن آن هفت درخت
 ۳۹۷ پیش رفتن دقوی بامامت
 ۳۹۸ پیش رفتن دقوی بامامت آن قوم
 ۳۹۹ اقتدا کردن قوم از پس دقوی
 ۴۰۰ بیان اشارت سلام سوی دست راست
 ۴۰۰ شنیدن دقوی در میان نماز افغان
 ۴۰۱ تصوّرات مرد حازم
 ۴۰۱ دعا و شفاعت دقوی در خلاص کشتی
 ۴۰۴ انکار کردن آن جماعت بر دعا
 ۴۰۵ باز شرح کردن حکایت آن طالب روزی حلال
 ۴۰۵ رفتن هر دو خصم نزد داود پیغامبر علیه‌السلام
 ۴۰۸ شنیدن داود علیه‌السلام سخن هر دو خصم و
 ۴۰۸ حکم کردن داود علیه‌السلام بر دشمنه تا
 ۴۰۹ تبصرع آن شخص از داوری داود علیه‌السلام
 ۴۰۹ در خلوت رفتن داود تا آنچه حق است پیدا شود
 ۴۰۹ حکم کردن داود بر صاحب گاو که
 ۴۱۰ جکم کردن داود بر صاحب گاو که جمله مال

- ۴۳۹ دیدن خواجه غلام خود را سبید و ناشناختن
- ۴۴۰ بیان آن که حق تعالی هرچ داد و آفرید
- ۴۴۱ آمدن آن زن کافر با طفل شیرخواره
- ۴۴۲ ربودن عقاب موزه مصطفی علیه السلام و
- ۴۴۲ وجه عبرت گرفتن ازین حکایت و
- ۴۴۳ استدعای آن مرد از موسی زبان بهایم با طیور
- ۴۴۳ وحی آمدن از حق تعالی بموسی کی
- ۴۴۴ قانع شدن آن طالب تعلیم زبان مرغ خانگی
- ۴۴۵ جواب خروس سگ را
- ۴۴۵ خجل گشتن خروس پیش سگ بسبب
- ۴۴۶ خبر کردن خروس از مرغ خواجه
- ۴۴۷ دویدن آن شخص بسوی موسی بزهار چون
- ۴۴۷ دعا کردن موسی آن شخص را تا بایمان
- ۴۴۸ اجابت کردن حق تعالی دعای موسی را علیه السلام
- ۴۴۸ حکایت آن زنی که فرزندش نمی زیست بنالید
- ۴۴۹ در آمدن حمزه رضی الله عنه در جنگ بی زره
- ۴۴۹ جواب حمزه مر خلق را
- ۴۵۲ حیلۀ دفع مغبون شدن در بیع و شرا
- ۴۵۲ وفات یافتن بلال رضی الله عنه با شادی
- ۴۵۳ حکمت ویران شدن تن بمرگ
- ۴۵۴ تشبیه دنیا که بظاهر فراخ است و بمعنی
- ۴۵۴ بیان آن که هر چه غفلت و غم و کاهلی
- ۴۵۵ تشبیه نص با قیاس
- ۴۵۶ آداب المستمعین والمريدین عند فیض
- ۴۵۶ شناختن هر حیوانی بوی عدو خود را و
- ۴۵۷ فرق میان دانستن چیزی بمثال و تقلید و
- ۴۵۸ جمع و توفیق میان نفی و اثبات یک چیز
- ۴۵۹ مسئله فنا و بقای درویش
- ۴۵۹ قضه وکیل صدر جهان که متهم شد و
- ۴۶۰ پیدا شدن روح القدس بصورت آدمی
- ۴۶۲ گفتن روح القدس مریم را که من رسول حقم
- ۴۶۳ عزم کردن آن وکیل از عشق که رجوع کند
- ۴۶۴ پرسیدن معشوقی از عاشق غریب خود که
- ۴۶۴ منع کردن دوستان او را از رجوع کردن
- ۴۶۵ لایالی گفتن عاشق ناصح و عادل را از سر عشق
- ۴۶۶ رو نهاندن آن بنده عاشق سوی بخارا
- ۴۶۶ در آمدن آن عاشق لایالی در بخارا و
- ۴۶۷ جواب گفتن عاشق عادلانرا و تهدید کنندگانرا
- ۴۶۸ رسیدن آن عاشق بمعشوق خویش
- ۴۶۸ صفت آن مسجد که عاشق کُش بود و
- ۴۶۹ مهمان آمدن در آن مسجد
- ۴۶۹ ملامت کردن اهل مسجد آن مهمان عاشق را
- ۴۶۹ جواب گفتن عاشق عادلان را
- ۴۷۰ عشق جالینوس برین حیات دنیا بود که
- ۴۷۱ دیگر باره ملامت کردن اهل مسجد مهمان را
- ۴۷۳ گفتن شیطان قریش را کی بجنگ احمد
- ۴۷۵ مکرر کردن عادلان پند را بر آن مهمان
- ۴۷۵ جواب گفتن مهمان ایشانرا و مثل آوردن
- ۴۷۸ تمثیل گریختن مؤمن و بی صبری او در
- ۴۷۹ تمثیل صابر شدن مؤمن چون بر سز و خیر
- ۴۷۹ عذر گفتن کدبانو یا نخود و حکمت
- ۴۸۰ باقی قصه مهمان آن مسجد
- ۴۸۰ ذکر خیال بد اندیشیدن قاصر فهمان
- ۴۸۱ تفسیر این خبر مصطفی علیه السلام کی
- ۴۸۱ بیان آن که رفتن انبیا و اولیا علیهم السلام
- ۴۸۲ تشبیه صورت اولیا و صورت کلام اولیا
- ۴۸۲ تفسیر یا جبال اُوبی مَعَهُ وَالطَّيْر
- ۴۸۳ جواب طعنه زننده در مثنوی از قصور فهم خود
- ۴۸۳ مثل زدن در رمیدن کره اسب از آب خوردن بسبب
- ۴۸۴ بقیه ذکر آن مهمان مسجد مهمان کش
- ۴۸۴ تفسیر آیت وَاجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَبَالِكْ وَزَجْلِكْ
- ۴۸۵ رسیدن بانگ طلسمی نیم شب مهمان مسجد را
- ۴۸۶ ملاقات آن عاشق با صدر جهان
- ۴۸۸ جذب هر عنصری جنس خود را که
- ۴۸۹ منجذب شدن جان نیز بعالم ارواح و تقاضای او
- ۴۹۰ قَسَحُ عَزَائِمِ و نَقْضُهَا جهت با خبر کردن
- ۴۹۰ نظر کردن پیغامبر علیه السلام باسیران و
- ۴۹۱ تفسیر این آیت که اِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ
- ۴۹۲ سز آن که بی مراد بازگشتن رسول علیه السلام
- ۴۹۲ تفسیر این خبر که مصطفی علیه السلام فرمود
- ۴۹۳ آگاه شدن پیغامبر علیه السلام از طعن ایشان
- ۴۹۴ بیان آن که طاعی در عین قاهری مقهورست
- ۴۹۵ جذب معشوق عاشق را مِنْ خَيْثُ لَا يَتَلَمَّهُ
- ۴۹۶ داد خواستن پشه از یاد بحضرت سلیمان علیه السلام
- ۴۹۷ امر کردن سلیمان علیه السلام متظلم را
- ۴۹۸ نواختن معشوق عاشق بیهوش را تا بیهوش باز آید

- ۵۳۸ تهدید فرستادن سلیمان علیه السلام پیش بلقیس ..
 ۵۳۹ پیدا کردن سلیمان علیه السلام که مرا
 ۵۴۰ باقی قصه ابراهیم ادهم قدس الله سزه
 ۵۴۰ بقیه قصه اهل سبا و نصیحت و ارشاد سلیمان
 ۵۴۱ آزاد شدن بلقیس از ملک و مست شدن او
 ۵۴۳ چاره کردن سلیمان علیه السلام در
 ۵۴۳ قصه یاری خواستن حلیمه از بنان
 ۵۴۴ حکایت آن پیر عرب کی دلالت کرد حلیمه را
 ۵۴۶ خبر یافتن جد مصطفی عبدالمطلب از
 ۵۴۸ نشان خواستن عبدالمطلب از موضع محمد
 ۵۴۸ بقیه قصه دعوت رحمت بلقیس را
 ۵۴۸ مثل قانع شدن آدمی بدنیا و حرص او
 ۵۵۱ بقیه قصه عمارت کردن سلیمان علیه السلام
 ۵۵۲ قصه شاعر و صله دادن شاه و مضاعف کردن
 ۵۵۳ باز آمدن شاعر بعد چند سال بامید همان صله
 ۵۵۵ مانستن بدرائی این وزیر دود در
 ۵۵۶ نشستن دیو بر مقام سلیمان علیه السلام و
 ۵۵۷ درآمدن سلیمان علیه السلام هر روز در مسجد
 ۵۵۸ آموختن پیشه گورکنی قایل از زاغ
 ۵۶۰ قصه صوفی کی در میان گلستان سر
 ۵۶۰ قصه رستن خزوب در گوشه مسجد اقصی
 ۵۶۳ بیان آنک حصول علم و مال و جاه
 ۵۶۳ تفسیر یا ایها المؤمنین
 ۵۶۵ در بیان آنک ترک الجواب جواب
 ۵۶۵ در تفسیر این حدیث مصطفی علیه السلام
 ۵۶۶ در تفسیر این آیت که و اما الذین فی
 ۵۶۷ چالیش عقل با نفس همچون تنازع مجنون
 ۵۶۸ نوشتن آن غلام قصه شکایت نقصان
 ۵۶۸ حکایت آن فقیه با دستار بزرگ و
 ۵۶۹ نصیحت دنیا اهل دنیا را بزبان حال و
 ۵۷۱ بیان آنک عارف را غذایی است از نور حق
 ۵۷۲ تفسیر اوجس فی نفسیه خیفه قلنا
 ۵۷۳ زجر مدعی از دعوی و امر کردن او را بمتابعت
 ۵۷۴ بقیه قصه نوشتن آن غلام رقه به طلب اجرای
 ۵۷۵ حکایت آن مذاح کی از جهت ناموس
 ۵۷۷ در یافتن طبیبان الهی امراض دین و دل را
 ۵۷۷ مرده دادن ابویزید از زادن ابوالحسن
 ۵۷۸ قول رسول صلی الله علیه و سلم
 ۴۹۹ با خویش آمدن عاشق بیهوش و روی آوردن
 ۵۰۱ حکایت عاشقی دراز هجرانی و بسیار امتحانی
 ۵۰۲ یافتن عاشق معشوق را و بیان آن که
 «دفتر چهارم»
 مقدمه دفتر چهارم (نثر) ۵۰۷
 مقدمه دفتر چهارم (نظم) ۵۰۸
 تمامی حکایت آن عاشق کی از عسس گریخت ۵۰۹
 حکایت آن واعظ کی هر آغاز تذکیر دعای ۵۱۱
 سوال کردن از عیسی علیه السلام که ۵۱۲
 قصد خیانت کردن عاشق و بانگ بر زدن معشوق ۵۱۲
 قصه آن صوفی کی زن خود را با بیگانه ای برگرفت ۵۱۴
 معشوق را زیر چادر پنهان کردن جهت ۵۱۵
 گفتن زن که او در بند جهاز نیست ۵۱۵
 غرض از سمیع و بصیر گفتن خدا را ۵۱۶
 مثال دنیا چون گولخن و تقوی چون حمام ۵۱۷
 قصه آن دباغ کی در بازار عطاران ۵۱۸
 معالجه کردن برادر دباغ دباغ را ۵۱۹
 عذر خواستن آن عاشق از گناه خویش ۵۱۹
 رد کردن معشوقه عذر عاشق را و تلبیس او را ۵۲۰
 گفتن آن جهود علی را کرم الله وجهه ۵۲۱
 قصه مسجد اقصی و خزوب و ۵۲۳
 شرح ایها المؤمنون إخوة و المؤمنات ۵۲۳
 بقیه قصه بنای مسجد اقصی ۵۲۶
 قصه آغاز خلافت عثمان رضی الله عنه و ۵۲۶
 در بیان آن که حکما گویند آدمی ۵۲۸
 تفسیر این حدیث که مثل ائمتی کمثل ۵۲۸
 قصه هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا ۵۲۹
 کرامات و نور شیخ عبدالله مغربی قدس الله سزه ۵۳۱
 باز گردانیدن سلیمان علیه السلام ۵۳۱
 قبضه عطاری که سنگ ترازوی او گل سرشوی بود ۵۳۲
 دلداری کردن و نواختن سلیمان علیه السلام ۵۳۳
 دیدن درویش جماعت مشایخ را در خواب و ۵۳۴
 نیت کردن او کی این زر بدهم بدان هیزم کش ۵۳۴
 تحریض سلیمان علیه السلام مر رسولانرا ۵۳۵
 سبب هجرت ابراهیم ادهم قدس الله سزه ۵۳۶
 حکایت آن مرد تشنه کی از سر جوزین جوز ۵۳۷

- نقصان اجرای جان و دل صوفی از طعام الله ۵۷۹
 آشفتن آن غلام از نارسیدن جواب رقعہ ۵۸۰
 کز وزیدن باد بر سلیمان علیه السلام بسبب زلت او ۵۸۱
 شنیدن شیخ ابوالحسن رضی الله عنه ۵۸۲
 رقعہ دیگر نوشتن آن غلام پیش شاه ۵۸۲
 قصه آنک کسی به کسی مشورت می کرد ۵۸۳
 امیر کردن رسول علیه السلام جوان هذیلی را بر ۵۸۴
 اعتراض کردن معترضی بر رسول علیه السلام ۵۸۶
 جواب گفتن مصطفی علیه السلام اعتراض کننده را ۵۸۷
 قصه سُبْحانی ما أَعْظَمَ شَأْنی گفتن ابویزد ۵۸۸
 بیان سبب فصاحت و بسیار گویی آن فضول ۵۹۰
 بیان رسول علیه السلام سبب تفضیل و اختیار ۵۹۰
 علامت عاقل تمام و علامت نیم عاقل و ۵۹۲
 قصه آن آبیگر و صیادان و آن سه ماهی ۵۹۲
 ببر خواندن وضوکننده اوراد وضو را ۵۹۳
 شخصی بوقت استنجا می گفت ۵۹۳
 قصه آن مرغ گرفته کی وصیت کرد ۵۹۴
 چاره اندیشیدن آن ماهی نیمه عاقل و ۵۹۵
 بیان آنک عهد کردن احمق وقت گرفتاری و ۵۹۶
 در بیان آنک وهم قلب عقل است و ۵۹۶
 بیان آنک عمارت در ویرانی است و جمعیت در ۵۹۸
 بیان آنک هر حس مُذَرِّکی را از آدمی ۵۹۹
 حمله بردن این جهانیان بر آن جهانیان و ۶۰۲
 بیان آنک تن خاکی آدمی همچون آهن ۶۰۳
 باز گفتن موسی علیه السلام اسرار فرعون را ۶۰۳
 بیان آنک در توبه بازست ۶۰۴
 گفتن موسی علیه السلام فرعون را ۶۰۴
 شرح کردن موسی علیه السلام آن چهار فضیلت را ۶۰۵
 تفسیر کُنْتُ كُنْتُ فَأَخْتِي فَأَخْتِي أَنْ أَغْرَفَ ۶۰۶
 غزه شدن آدمی به ذکاوت و تصویرات طبع ۶۰۶
 بیان این خبر که كُلُّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ ۶۰۷
 قوله علیه السلام مَنْ بَشَرْتَنِي بِخُرُوجٍ ۶۰۷
 مشورت کردن فرعون با ایسیه در ایمان آوردن ۶۰۸
 قصه باز پادشاه و کمپیززن ۶۰۹
 قصه آن زن که طفل او بر سر ناودان ۶۱۰
 مشورت کردن فرعون با وزیرش هامان ۶۱۲
 تزییف سخن هامان علیه اللعنه ۶۱۳
 نومید شدن موسی علیه السلام از ایمان فرعون ۶۱۴
 منازل امیران عرب با مصطفی علیه السلام ۶۱۵
 در بیان آنک شناسای قدرت حق نپرسد ۶۱۶
 جواب دهری که منکر الوهیتست و عالم را ۶۱۷
 تفسیر این آیت کی وَ مَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ ۶۱۸
 وحی کردن حق بموسی علیه السلام ۶۲۰
 خشم کردن پادشاه بر ندیم و شفاعت کردن ۶۲۰
 گفتن خلیل مر جبرئیل را علیهما السلام ۶۲۲
 مطالبه کردن موسی علیه السلام حضرت را ۶۲۳
 بیان آنک روح حیوانی و عقل جزوی و وهم و خیال ۶۲۴
 مثال دیگر هم در این معنی ۶۲۵
 حکایت آن پادشاه زاده کی پادشاهی حقیقی به ۶۲۶
 عروس آوردن پادشاه فرزند خود را از ۶۲۷
 اختیار کردن پادشاه دختر درویش زاهدی را ۶۲۸
 مستجاب شدن دعای پادشاه در خلاص ۶۲۹
 در بیان آنک شهزاده آدمی بچه است ۶۳۰
 حکایت آن زاهد کی در سال قحط شاد و خندان بود ۶۳۲
 بیان آنک مجموع عالم صورت عقل کل است ۶۳۳
 قصه فرزندان عزیز علیه السلام ۶۳۴
 تفسیر این حدیث إِنْی لَأَسْتَغْفِرُاللهُ فِی ۶۳۵
 بیان آنک عقل جزوی تا بگور بیش نبیند ۶۳۵
 بیان آنک یا أَيُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا ۶۳۷
 قصه شکایت استر با شتر کی من بسیار ۶۳۸
 تصدیق کردن استر جوابهای شتر را و ۶۳۹
 لایه کردن قطعی سبطی را کی یک سیو به ۶۴۰
 درخواستن قبطی دعای خیر و هدایت از ۶۴۲
 حکایت آن زن پلیدکار کی شوهر را گفت ۶۴۴
 باقی قصه موسی علیه السلام ۶۴۵
 اطوار و منازل خلقت آدمی از ابتدا ۶۴۸
 بیان آنک خلق دوزخ گرسنگانند و نالانند ۶۴۹
 رفتن ذوالقرنین بکوه قاف و درخواست کردن که ۶۵۰
 موری بر کاغذی می رفت نبشتن قلم دید ۶۵۱
 نمودن جبرئیل علیه السلام خود را بمصطفی ۶۵۲
 «دفتر پنجم»
 مقدمه دفتر پنجم (نثر) ۶۵۹
 مقدمه دفتر پنجم (نظم) ۶۶۰
 تفسیر خُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ۶۶۱

- ۶۶۲ در سبب ورود این حدیث مصطفی صلوات الله علیه ..
 ۶۶۴ در حجره گشادن مصطفی علیه السلام بر مهمان ...
 ۶۶۴ سبب رجوع کردن آن مهمان بخانه مصطفی
 ۶۶۶ نواختن مصطفی علیه السلام آن عرب مهمان را و ..
 ۶۶۷ بیان آن که نماز و روزه و همه چیزهای
 ۶۶۸ پاک کردن آب همه پلیدیها را و باز پاک کردن
 ۶۶۸ استعانت آب از حق جل جلاله بعد از تیره شدن
 ۶۶۹ گواهی فعل و قول بیرونی بر ضمیر و نور اندرونی ...
 ۶۶۹ در بیان آن که نور خود از اندرون شخص
 ۶۷۰ عرضه کردن مصطفی علیه السلام شهادت را
 ۶۷۱ بیان آن که نور که غذای جانست غذای
 ۶۷۲ انکار اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان
 ۶۷۲ مناجات
 ۶۷۲ تمثیل لوح محفوظ و ادراک عقل هر کسی
 ۶۷۳ تمثیل روشهای مختلف و هفتهای گوناگون
 ۶۷۳ تفسیر یا حَسْرَةً عَلَی الْاَیْبَادِ
 ۶۷۴ سبب آن که قَرَجی را نام فرجی نهادند از اول
 ۶۷۵ صفت طاوس و طبع او و سبب کشتن ابراهیم
 ۶۷۶ در بیان آن که لطف حق را همه کس داند و
 ۶۷۸ تفاوت عقول در اصل فطرت
 ۶۷۹ حکایت آن اعرابی که سگ او از گرسنگی می مرد
 ۶۷۹ در بیان آن که هیچ چشم بدی آدمی را
 ۶۸۰ تفسیر وَ اِنْ یَکَادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزِلُوْکَ بِاَبْصَارِهِمْ
 ۶۸۱ قصه آن حکیم که دید طاووسی را که پَر زبای
 ۶۸۲ در بیان آن که صفا و سادگی نفس مطمئنه
 ۶۸۳ در بیان قول رسول علیه السلام لَا زَهَابَئِةَ الْاِنْسِلَام
 ۶۸۳ در بیان آن که ثواب عمل عاشق از حق هم حق است
 ۶۸۴ در تفسیر قول رسول علیه السلام مَا مَاتَ مِنْ
 ۶۸۴ در بیان آن که عقل و روح در آب و گل
 ۶۸۵ جواب گفتن طاوس آن سایل را
 ۶۸۵ بیان آن که هنرها و زیرکیها و مال دنیا همچون
 ۶۸۶ در صفت آن بی خودان که از شَر خود و هنر خود
 ۶۸۸ در بیان آن که ما سوی الله هر چیز آکل و ماکولست
 ۶۹۰ سبب کشتن خلیل علیه السلام زاغ را که
 ۶۹۱ مناجات
 ۶۹۲ قَالَ النَّبِیْ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِزْحَمُوا ثَلَاثًا عَزِیْز
 ۶۹۳ قصه مجبوس شدن آن اهو بچه در آخر خزان
 ۶۹۳ حکایت محمد خوارزمشاه کی شهر سبزوآر که
- ۶۹۵ بَقِیَّةُ قِصَّةِ اَھْوِ وَاخِرُ خِرَان
 ۶۹۶ تفسیر اِنِّیْ اَرٰی سَمْعَ بَقَرَاتٍ یَّسْمَانِ یَا کُلُّھُنَّ
 ۶۹۷ بیان آن که کشتن خلیل علیه السلام خروس را
 ۶۹۸ تفسیر خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْم
 ۶۹۸ تفسیر اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
 ۷۰۰ مثال عالم هست نیست نما و عالم
 ۷۰۱ در تفسیر قول مصطفی علیه السلام لَا یَذُ مِنْ
 ۷۰۲ تفسیر وَ هُوَ مَعَكُمْ
 ۷۰۲ در تفسیر قول مصطفی علیه السلام مَنْ
 ۷۰۳ در معنی این بیت
 ۷۰۴ قصه آن شخص که دعوی پیغامبری می کرد
 ۷۰۵ سبب عداوت عام و بیگانه زیستن ایشان
 ۷۰۶ در بیان آن که مرد بدکار چون متمکن شود در
 ۷۰۷ مناجات
 ۷۰۸ پرسیدن پادشاه از آن مدعی نبوت که
 ۷۰۹ داستان آن عاشق کی با معشوق خود
 ۷۱۰ یکی پرسید از عالمی عارفی که اگر در نماز
 ۷۱۱ مریدی درآمد بخدمت شیخ و ازین شیخ
 ۷۱۳ داستان آن کنیزک که با خر خاتون
 ۷۱۷ تمثیل تلقین شیخ مریدان را و پیغامبر امت را
 ۷۱۸ صاحب دلی دید سگی حامله در شکم آن سگ
 ۷۱۹ قصه اهل ضروان و حسد ایشان بر درویشان که ...
 ۷۲۲ بیان آن که عطای حق و قدرت موقوف
 ۷۲۳ در ابتدای خلقت جسم آدم علیه السلام که جبرئیل را
 ۷۲۴ فرستادن میکائیل را علیه السلام
 ۷۲۵ قصه قوم یونس علیه السلام بیان و برهان
 ۷۲۵ فرستادن اسرافیل را علیه السلام بخاک که
 ۷۲۶ فرستادن عزرائیل ملک العزم و الحزم را علیه السلام
 ۷۲۸ بیان آن که مخلوقی که ترا ازو ظلمی رسد
 ۷۲۹ جواب آمدن که آن که نظر او بر اسباب و
 ۷۳۰ در بیان وخامت چرب و شیرین دنیا و
 ۷۳۱ جواب آن مغفل که گفته است که خوش بودی
 ۷۳۱ فیما بَرِئُ مِنْ زُحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالٰی التَّحْم
 ۷۳۴ قصه ایاز و حجره داشتن او جهت چارق و
 ۷۳۶ بیان آن که آنچه بیان کرده می شود
 ۷۳۷ حکمت نظر کردن در چارق و پوستین
 ۷۳۷ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ و قوله تعالی
 ۷۳۹ در معنی این که اَرْنَا الْاَشْیَاءَ کَمَا هِیَ و معنی این که .

- پایه کز کز افگند سایه ۷۳۹
 بیان اتحاد عاشق و معشوق ۷۴۰
 معشوقی از عاشق پرسید که خود را دوست تر ۷۴۱
 آمدن آن امیر نعام با سرهنگان نیم شب ۷۴۲
 باز گشتن نعامان از حجره ایاز پسوی شاه ۷۴۴
 حواله کردن پادشاه قبول و توبه نعامان و ۷۴۴
 فرمودن شاه ایاز را که اختیار کن از عفو و ۷۴۵
 تمجیل فرمودن پادشاه ایاز را که ۷۴۶
 حکایت در تقریر این سخن که چندین گاه گفت و گو را ۷۴۷
 در بیان کسی که سخنی گوید که حال او مناسب ۷۴۷
 حکایت در بیان توبه نصوح که چنان که ۷۵۰
 در بیان آن که دعای عارف واصل و درخواست ۷۵۱
 نوبت جستن رسیدن به نصوح و آواز آمدن که ۷۵۲
 یافته شدن گوهر و ۷۵۳
 باز خواندن شهزاده نصوح را از بهر ۷۵۴
 حکایت در بیان آن که کسی توبه کند و ۷۵۴
 تشبیه کردن قطب که عارف واصل است در ۷۵۵
 حکایت دیدن خر هیزم فروش با نوایی اسبان تازی ۷۵۶
 ناپسندیدن روباه گفت خر را کی من راضی ام ۷۵۷
 جواب گفتن خر روباه را ۷۵۷
 جواب گفتن روبه خر را ۷۵۷
 جواب گفتن خر روباه را ۷۵۷
 در تقریر معنی توکل حکایت آن زاهد که ۷۵۸
 جواب دادن روباه خر را و تحریض کردن او ۷۵۹
 جواب گفتن خر روباه را کی توکل بهترین ۷۵۹
 مثل آوردن اشتر در بیان آن که در ۷۶۰
 فرق میان دعوت شیخ کامل واصل و ۷۶۱
 حکایت آن مخت و پرسیدن لوطی از او در ۷۶۲
 غالب شدن حیلۀ روباه بر استعصام و تعفّف خر و ۷۶۳
 حکایت آن شخص کی از ترس خویشتر را ۷۶۴
 بردن روبه آن خر را پیش شیر و جستن خر ۷۶۵
 در بیان آن که نقض عهد و توبه موجب بلا بود ۷۶۶
 دوم بار آمدن روبه بر آن خر گریخته تا باز بفریدش ۷۶۶
 جواب گفتن خر روباه را ۷۶۷
 جواب گفتن روبه خر را ۷۶۸
 حکایت شیخ محمد سرّوزی غزنوی قدس الله سرّه ۷۶۹
 آمدن شیخ بعد از چندین سال از بیابان به ۷۷۰
 در معنی لَوْلَاک لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاک ۷۷۱
- رفتن آن شیخ در خانه امیری بهر کدیه ۷۷۲
 گریان شدن امیر از نصیحت شیخ و ۷۷۳
 اشارت آمدن از غیب به شیخ که ۷۷۴
 دانستن شیخ ضمیر سایل را بی گفتن و ۷۷۴
 سبب دانستن ضمیرهای خلق ۷۷۵
 غالب شدن مکر روبه بر استعصام خر ۷۷۵
 در بیان فضیلت احتما و جوع ۷۷۶
 مثل ۷۷۶
 حکایت مریدی کی شیخ از حرص و ضمیر او ۷۷۶
 حکایت آن گاو که تنها در جزیره یی است بزرگ ۷۷۷
 صید کردن شیر آن خر را و تشنه شدن شیر ۷۷۸
 حکایت آن راهب که روز با چراغ می گشت ۷۷۹
 دعوت کردن مسلمان مغ را ۷۸۰
 مثل شیطان بر در رحمان ۷۸۱
 جواب گفتن مؤمن سُنی کافر جبری را و ۷۸۲
 درک وجدانی چون اختیار و اضطراب و خشم ۷۸۴
 حکایت هم در بیان تقریر خلق و بیان آن که ۷۸۶
 حکایت هم در جواب جبری و اثبات اختیار ۷۸۶
 معنی ماء شاء الله کان یعنی ۷۸۸
 و همچنین قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ یعنی جَفَّ الْقَلَمُ ۷۸۹
 حکایت آن درویش که در هری غلامان ۷۹۰
 باز جواب گفتن آن کافر جبری آن سُنی را که ۷۹۲
 پرسیدن پادشاه قاصد ایاز را که چندین غم و شادی ۷۹۳
 گفتن خوشاوندان مجنون را که حسن لیلی ۷۹۵
 حکایت جوحی کی چادر پوشید و در وعظ ۷۹۶
 فرمودن شاه بایاز بار دگر که شرح چارق و ۷۹۷
 حکایت کافری که گفتندش در عهد ابا یزید که ۷۹۷
 حکایت آن مؤذن زشت آواز که در کافرستان ۷۹۸
 حکایت آن زن که گفت شوهر را که گوشت را ۷۹۹
 حکایت آن امیر که غلام را گفت که ۸۰۱
 حکایت ضیاء ذُلّی کی سخت دراز بود و برادرش ۸۰۲
 رفتن امیر خشم آلود برای گوشمال زاهد ۸۰۳
 حکایت مات کردن دلّک سید شاه ترمید را ۸۰۳
 انداختن مصطفی علیه السلام خود را از کوه ۸۰۴
 جواب گفتن امیر بر آن شفیعان را و همسایگان زاهد ۸۰۵
 دوم بار دست و پای امیر را بوسیدن و لایه کردن ۸۰۶
 باز جواب گفتن آن امیر ایشان را ۸۰۶
 تفسیر این آیت که و اِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَیْهِ ۸۰۷

- ۸۵۳ وانمودن پادشاه بامرا و متمصبان در راه.
 ۸۵۳ مدافعه امرا آن حجت را بشبهه جبریانه
 ۸۵۵ حکایت آن صیادی که خویشتن در گیاه
 ۸۵۶ حکایت آن شخص که دزدان قوچ او را
 ۸۵۶ مناظره مرغ با صیاد در ترهه و در
 ۸۵۹ حکایت آن پاسبان که خاموش کرد تا.
 ۸۵۹ حواله کردن مرغ گرفتاری خود را در دام.
 ۸۶۱ حکایت آن عاشق که شب بیامد بر
 ۸۶۳ استدعاء امیر ترک مخمور مطرب را
 ۸۶۴ در آمدن ضریر در خانه مصطفی
 ۸۶۵ امتحان کردن مصطفی علیه السلام عایشه را
 ۸۶۵ حکایت آن مطرب که در بزم امیر
 ۸۶۶ تفسیر قوله علیه السلام مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا
 ۸۶۸ تشبیه مغفلی که عمر ضایع کند و وقت مرگ
 ۸۶۹ نکته گفتن آن شاعر جهت طعن شیعه حلب
 ۸۶۹ تمثیل مرد حریص نابیننده رزاقی حق را و
 ۸۷۱ داستان آن شخص که بر در سرایی
 ۸۷۳ قَضَهُ أَخَذَ أَخَذَ غَفْتَن بِلَالٍ در حَزِ حِجَاز
 ۸۷۵ بازگردانیدن صدیق رضی الله عنه واقعه بلال
 ۸۷۷ وصیت کردن مصطفی علیه السلام صدیق را
 ۸۷۸ خندیدن جهود و پنداشتن که صدیق
 ۸۸۰ معاتبه مصطفی علیه السلام با
 ۸۸۱ قَضَهُ هَلَالٌ که بنده مخلص بود خدای را
 ۸۸۲ حکایت در تقریر همین سخن
 ۸۸۲ مثل
 ۸۸۳ رنجور شدن این هلال و بی خبری خواجه او
 ۸۸۴ درآمدن مصطفی علیه السلام از بهر عیادت
 ۸۸۴ در بیان آن که مصطفی علیه السلام
 ۸۸۶ داستان آن عجزوزه که روی زشت خویشتن را
 ۸۸۶ داستان آن درویش که آن گیلانی را دعا کرد
 ۸۸۷ صفت آن عجزوزه
 ۸۸۷ قصه درویش که از آن خانه هر چه
 ۸۸۸ رجوع بداستان آن کمپیر
 ۸۸۹ حکایت آن رنجور که طیب درو امید
 ۸۹۰ رجوع بقصه رنجور
 ۸۹۲ قصه سلطان محمود و غلام هندو
 ۸۹۴ لَيْسَ لِلْمَاضِيْنَ هُمْ الْقُوْتُ إِنَّمَا لَهُمْ
 ۸۹۵ بار دیگر رجوع کردن بقصه صوفی و قاضی
 ۸۰۹ دگر بار استدعاء شاه از ایاز که
 ۸۰۹ تمثیل تن آدمی به مهمانخانه و اندیشه‌های
 ۸۰۹ حکایت آن مهمان که زن خداوند خانه گفت که
 ۸۱۰ تمثیل فکر هر روزینه که اندر دل آید به
 ۸۱۲ نواختن سلطان ایاز را
 ۸۱۲ وصیت کردن پدر دختر را که خود را نگهدار تا
 ۸۱۳ وصف ضعیف دلی و سستی صوفی سایه پرورد
 ۸۱۴ نصیحت مبارزان او را که با این دل
 ۸۱۵ حکایت عباسی رحمه الله که هفتاد غزو کرده
 ۸۱۶ حکایت آن مجاهدی که از همیان سیم هر روز
 ۸۱۷ صفت کردن مرد غناز و نمودن صورت کنیزک
 ۸۱۸ ایثار کردن صاحب موصل آن کنیزک را به خلیفه تا
 ۸۲۰ پشیمان شدن آن سر لشکر از آن جنایت که
 ۸۲۱ حجت منکران آخرت و بیان ضعف آن حجت
 ۸۲۱ آمدن خلیفه نزد آن خوب روی برای جماع
 ۸۲۲ خنده گرفتن آن کنیزک را از ضعف
 ۸۲۲ فاش کردن آن کنیزک آن راز را با خلیفه از
 ۸۲۳ عزم کردن شاه چون واقف شد بر آن خیانت که
 ۸۲۵ بیان آن که نَحْنُ قَسَمْنَا که یکی را شهوت و
 ۸۲۵ دادن شاه گوهر را میان دیوان و مجمع به دست
 ۸۲۶ رسیدن گوهر از دست به دست آخر دُور به ایاز و
 ۸۲۷ تشنیع زند امرا بر ایاز که چرا شکستن و
 ۸۲۸ قصد شاه به کشتن امرا و شفاعت کردن ایاز
 ۸۲۹ تفسیر گفتن ساحران فرعون را در وقت
 ۸۳۰ مجرم دانستن ایاز خود را در این شفاعت گری و

«دفتر ششم»

- ۸۳۷ مقدمه دفتر ششم (نثر)
 ۸۳۸ مقدمه دفتر ششم (نظم)
 ۸۴۳ سوال سایل از مرغی که بر سر
 ۸۴۵ نکوهیدن ناموسهای پوسیده را که
 ۸۴۶ مناجات و پناه جستن بحق از فتنه اختیار و
 ۸۴۷ حکایت غلام هندو که بخداوند زاده خود
 ۸۴۹ صبر فرمودن خواجه مادر دختر را که غلام را
 ۸۵۰ در بیان آنک این غرور تنها آن هندو را
 ۸۵۱ در عموم تاویل این آیت که کَلِمَا أَوْ قَدُوا
 ۸۵۲ قصه‌پی هم در تقریر این

- طیره شدن قاضی از سیلی درویش و ۸۹۸
- جواب دادن قاضی صوفی را ۸۹۹
- سؤال کردن آن صوفی قاضی را ۹۰۰
- جواب گفتن آن قاضی صوفی را ۹۰۰
- باز سؤال کردن صوفی از آن قاضی ۹۰۱
- جواب قاضی سؤال صوفی را و قصه ترک و ۹۰۲
- قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ يُلْقِنُ الْحِكْمَةَ ۹۰۲
- دعوی کردن تُرک و گرو بستن او که ۹۰۳
- مضاحک گفتن درزی و تُرک را از قوت خنده ۹۰۳
- گفتن درزی ترک را هُی خاموش که اگر ۹۰۴
- بیان آن که بی‌کاران و افسانه‌جویان مثل آن ۹۰۵
- مثل ۹۰۵
- باز مکّز کردن صوفی سؤال را ۹۰۵
- جواب دادن قاضی صوفی را ۹۰۶
- حکایت در تقریر آن که صبر در رنج ۹۰۶
- مثل ۹۰۷
- باقی قصه فقیر روزی طلب بی‌واسطه کسب ۹۰۹
- قصه آن گنج‌نامه که پهلوی قُتبی روی ۹۱۲
- تمامی قصه آن فقیر و نشان جای آن گنج ۹۱۳
- فاش شدن خبر این گنج و رسیدن ۹۱۳
- نومید شدن آن پادشاه از یافتن آن گنج و ۹۱۴
- باز دادن پادشاه گنج‌نامه را بآن فقیر که ۹۱۴
- حکایت مرید شیخ خرقانی قدس الله سوره ۹۱۷
- پرسیدن آن وارد از حرم شیخ که ۹۱۷
- جواب گفتن مرید و زجر کردن مرید آن ۹۱۸
- واگشتن مرید از وثاق شیخ و پرسیدن از ۹۲۰
- یافتن مرید مراد را و ملاقات او با شیخ ۹۲۰
- حکمت در این جاعل فی الأرض خلیفه ۹۲۱
- معجزه هود علیه السلام در ۹۲۲
- رجوع کردن بقصه قُتبه و گنج ۹۲۵
- انابت آن طالب گنج بحق تعالی بعد از ۹۲۶
- آواز دادن هاتف مر طالب گنج را و ۹۲۸
- حکایت آن سه مسافر مسلمان و ترسا و ۹۲۹
- حکایت اشتر و گاو و قچ که در ۹۳۲
- مثل ۹۳۲
- جواب گفتن مسلمان آنچه دید به یارانش ۹۳۳
- منادی کردن سید مُلک ترمذکی هر ۹۳۴
- حکایت تعلق موش با چنّز و بستن پای ۹۳۹
- تدبیر کردن موش با چنّز که من نمی‌توانم ۹۴۰
- مبالغه کردن موش در لایه و زاری و ۹۴۱
- لایه کردن موش مر چنّز را که بهانه می‌نَدیش ۹۴۲
- حکایت شب دزدان که سلطان محمود شب ۹۴۶
- قصه آن که گاو بحری گوهر کاویان از ۹۵۰
- رجوع کردن بقصه طلب کردن آن موش ۹۵۰
- قصه عَبْدُ الْعَوْت و ربودن بریان او را و ۹۵۲
- داستان آن مرد که وظیفه داشت از محتسب ۹۵۳
- آمدن جعفر رضی الله عنه بگرفتن قلعه ۹۵۴
- رجوع کردن بحکایت آن شخص وام کرده و ۹۵۷
- باخبر شدن آن غریب از وفات آن محتسب و ۹۵۸
- مثل دوبین همچو آن غریب شهر کاش ۹۶۱
- توزیع کردن پای مرد در جمله شهر تبریز ۹۶۲
- دیدن خوارزمشاه رَحِمَهُ اللهُ در سیران در ۹۶۶
- مُواخَذَةُ یوسف صَدِیقِ صَلَوَاتِ اللهِ عَلَیْهِ ۹۶۸
- رجوع کردن بقصه آن پای مرد و آن غریب ۹۷۲
- گفتن خواجه در خواب بآن پای مرد وجوه ۹۷۳
- حکایت آن پادشاه و وصیت کردن او ۹۷۵
- بیان استمداد عارف از سرچشمه حیات ابدی ۹۷۵
- روان شدن شه‌زادگان در ممالک پدر بعد از ۹۷۷
- رفتن پسران سلطان بحکم آن که ۹۷۹
- دیدن ایشان در قصر این قلعه ذات‌الضّور ۹۸۲
- حکایت صدر جهان بخارا که هر سایی که ۹۸۳
- حکایت آن دو برادر یکی کوسه و یکی ۹۸۵
- در تفسیر این خبر که مصطفی ۹۸۶
- بحث کردن آن سه شهزاده در تدبیر آن واقعه ۹۸۷
- مقاله برادر بزرگین ۹۸۷
- ذکر آن پادشاه که آن دانشمند را پاکراه در ۹۸۸
- روان گشتن شاهزادگان بعد از تمام بحث و ۹۹۰
- حکایت اِمْرَةُ الْقَیْس که پادشاه عوب بود و ۹۹۱
- بعد مکث ایشان متواری در بلاد چین در ۹۹۳
- بیان مجاهد که دست از مجاهده باز ندارد ۹۹۸
- حکایت آن شخص که خواب دید که ۹۹۹
- سبب تأخیر اجابت دعاء مؤمن ۱۰۰۰
- رجوع کردن بقصه آن شخص که باو گنج ۱۰۰۱
- رسیدن آن شخص بمصر و شب بیرون ۱۰۰۱
- بیان این خبر کی الکذّب رِبِیّه وَالصّدق ۱۰۰۲
- مثل ۱۰۰۴

- باز گشتن آن شخص شادمان و مراد یافته ۱۰۰۴
- مکرر کردن برادران پند دادن بزرگین را و ۱۰۰۶
- مفتون شدن قاضی بر زن جوحی و در ۱۰۰۹
- رفتن قاضی به خانه زن جوحی و حلقه زدن ۱۰۱۰
- آمدن نایب قاضی میان بازار و خریداری ۱۰۱۱
- در تفسیر این خبر کی مصطفی ۱۰۱۲
- باز آمدن زن جوحی بمحکمه قاضی ۱۰۱۳
- باز آمدن بشرح قصه شاهزاده و ملازمت او ۱۰۱۴
- در بیان آن که دوزخ گوید که قنطره صراط ۱۰۱۵
- متوقی شدن بزرگین از شهزادگان و آمدن ۱۰۱۶
- وسوسه که پادشاه زاده را پیدا شد از سبب ۱۰۲۰
- خطاب حق بعزرائیل که ترا رحم ۱۰۲۲
- کرامات شیخ شیبان راعی قدس الله روحه ۱۰۲۲
- رجوع کردن بقضه پروردن حق تعالی نمرود ۱۰۲۳
- رجوع کردن بدان قضه که شاه زاده ۱۰۲۴
- وصیت کردن آن شخص که بعد از من او ۱۰۲۵
- مثل ۱۰۲۶